

روزمره نگاری

کسی به تقویم تشر نمی‌زند!

رقیه توسلی: از وقتی یاد می‌آید، این‌طور بوده‌ام. تاریخ مهم نبوده برایم. هیچ تاریخی. تقویم روزها را ندارم. نه تولدها، نه ازدواج‌ها، نه... همیشه یکی باید باخیرم کند که امروز، فلان روز است!

برای من، فصل‌ها اهمیت دارند. دوست دارم بگویم متولد تابستان است یا پاییز بود که رفت یا در بهار اسباب‌کشی کردند منزل تو یا در زمستان مزوج شدند.

«ملاحت خانوم» آرد خرید و گلاب و زعفران. به مغز فشار می‌آورم؛ آفرینش بهار بود که شاغل بود که علی چمدانش را بست به مقصد فرودگاه، سارا به دنیا آمد، برادر خان بازنشستگی‌اش را اعلام و عزیز گلخانه‌اش را ته حیاط علم کرد.

پس با دودو تا چهار تایی خوشبختانه به این نتیجه می‌رسم که حلواي امروز حتماً یک دسر هوسانه است.

دارم می‌روم بی ترجمه‌های تلنبار شده که «ملاحت خانوم» با بسته‌ای شکر و چند پلاستیک میوه از در می‌آید تو.

به‌وضوح پیداست جمع ماسک و دستکش و گرمای هوا، کلافه‌اش کرده‌اند. غرغرکنان بد می‌گویند به زمین و زمان. دنبالش راه می‌افتم. دلم می‌خواهد آرامش کنم اما پیش‌دستی می‌کند و همان‌طور که دست‌هایش را می‌شوید با طعنه می‌گوید: بانوجان! می‌دانی دستکش شده بسته‌ای چند؟ دو کیلوونصفی میوه کیلویی چند؟ بعدی می‌دانم از موجودی کارت‌ت هم باخیر باشی.

تیرش می‌خورد به هفت و می‌روم توی فکر حساب و کتاب. خودم را فراموش می‌کنم و یاد مستأجرها می‌افتم که کرنا، بیکار و بی پول‌ترشان کرده. فکر اجاره بها و اقساط موقوفه‌ای که بقیه‌شان را گرفته. یاد قوز بالای قوز این آب به‌اصطلاح شساد برای دانش‌آموزان کم درآمد بی‌بضاعت. یاد جملات انترن بیمارستانی که گفت دختر ۱۶ ساله‌ای را آوردند که به‌خاطر نداشتن گوشی و حاضر نشدن سر کلاس درس قرص خورده بود.

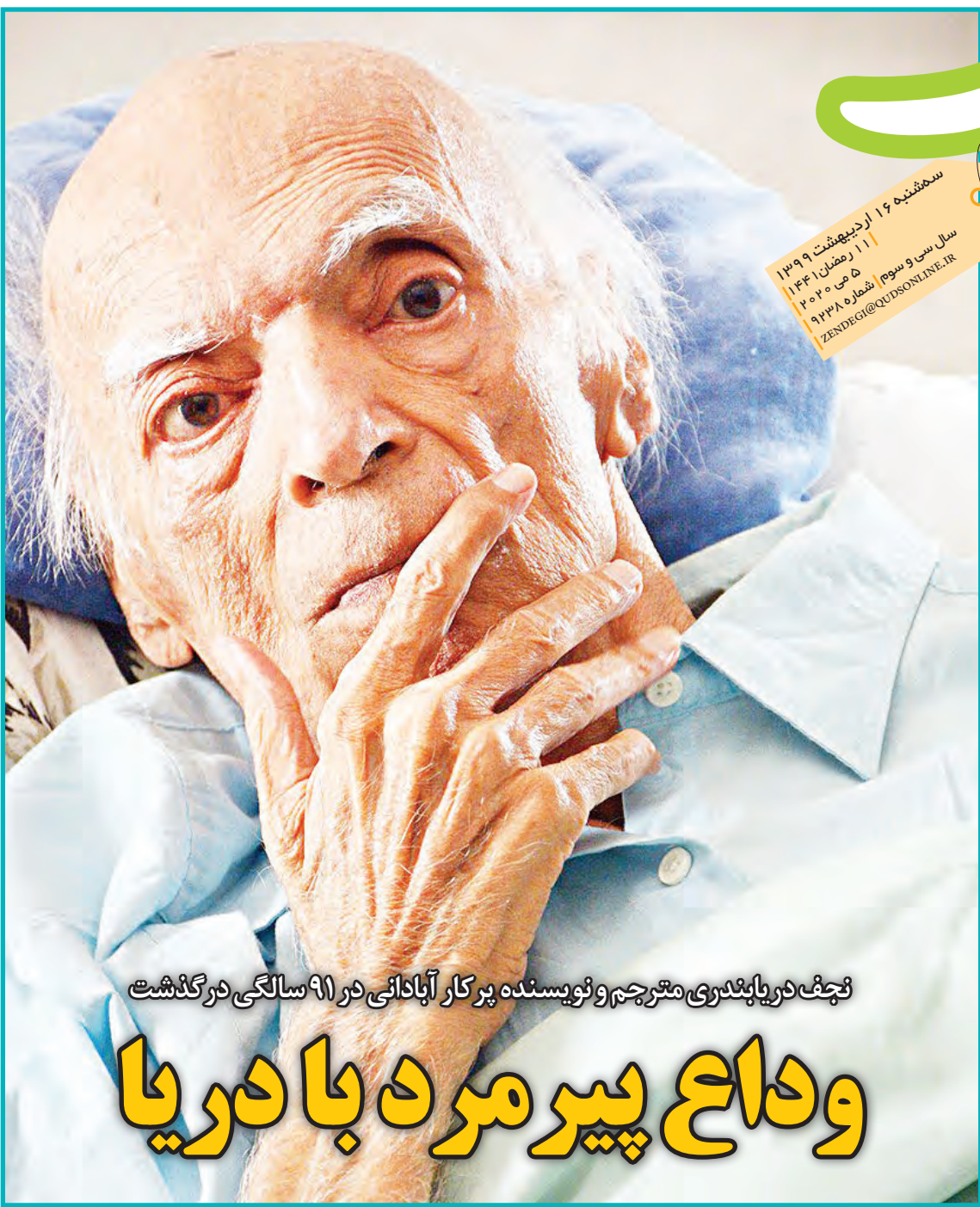
اصلاً همان بهتر که دلبسته تقویم نیستم، و گرنه این حجم قصه گس هرروزه را بشر باید با کدام شانه حمل کند؟ ما که رستم نیستیم... البته بعدی می‌دانم تهمتن شاهنامه هم زورش قد بدهد!

نیم ملاحت و نیم ملاحت راهم را کج می‌کنم سمت میز کار درحالی که اتصالی کرده‌ام و جمله «خدا را شکر تاریخ‌دان نیستم» را گذاشته‌ام روی تکرار.

پانویس: عطر حلوا، خانه را پر کرده... «ملاحت خانوم» صلوات می‌فرستد، «ملاحت» بشقاب خیرات را تزئین می‌کند و من، نوه دلتنگی می‌شوم که «خانجان»‌ش در بهار رفت.

چرا «زیرخاکی» پرمخاطب‌ترین سریال رضایی شده است؟

در جست‌وجوی گنج خودباوری



سمنشنبه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۹
۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۹
۵ می ۲۰۲۰
شماره ۹۹۳۸۸
ZANDI@QUDSONLINE.IR

نحیف در یادندری مترجم و نویسنده پرکار آبادانی در ۹۱ سالگی درگذشت

وداع پیر مرد با دریا

لازم است» و این آخرین حرف‌هایی بوده که نجف از پدر شنیده. نجف دریابندری اگرچه سه وصیت پدرش عمل کرد و به مدرسه رفت اما چند سال بعد به طور قطعی به این نتیجه رسید که اصلاً برای درس و مدرسه ساخته نشده. خودش ماجرای مدرسه رفتن و ترک تحصیلش را این‌طور روایت می‌کند: «در هفت سالگی مرا در مدرسه مختلطی به اسم مدرسه ۱۷ادی ثبت‌نام کردند. تا کلاس چهارم شاگرد خیلی برجسته‌ای بودم. بعد از کلاس چهارم از مدرسه مختلط به دبیرستان رازی آمدم که شرکت نفت ساخته بود. من تا کلاس نهم آنجا درس خواندم. معلمی داشتیم به اسم آقای علوی که معلم ریاضیات و هندسه بود. یک روز که درس رسم داشتیم و من رسم را نکشیده بودم، آمد پرسید رسم شما کجاست؟ گفتم نیابردم. گفت خیلی خوب باشو برو بیار. من هم از کلاس رفته بیرون که رسمم را بیاورم و دیگر برگشتم».

انگلیسی را در سینما یاد گرفتم

برای خیلی‌ها این سؤال است که نجف دریابندری با وجود ترک تحصیل، چطور تا این اندازه به زبان انگلیسی و ادبیات انگلیسی مسلط شده که توانسته آثار بزرگی مثل «وداع با اسلحه» را ترجمه کند. پس ماجرای انگلیسی یاد گرفتن نجف دریابندری را از زبان خودش بخوانید: «در انگلیسی خواندن من چند عامل مؤثر بود. یک عامل معلم‌های خوبی بودند که در دوره دبیرستان داشتیم و سبب شد به یادگیری زبان انگلیسی علاقه‌مند شوم. بعد خودم کتاب‌های انگلیسی می‌خواندم. مقدار زیادی زبان‌های انگلیسی خلاصه‌شده می‌خواندم. هیچ فراموش نمی‌کنم که اولین کتاب غیردرسی که به زبان انگلیسی خواندم «دیوید کاپرفیلد» اثر چارلز دیکنز بود. یکی از عوامل واقعاً مؤثر در یادگیری زبان انگلیسی من سینما بود. سینما تاج آبان برای من خیلی غنیمت بود. من مقدار زیادی از زبان انگلیسی را توی سینما یاد گرفتم. جالب این بود که من چون انگلیسی را توی سینما یاد گرفته بودم در واقع از خیلی از انگلیسی‌ها بهتر می‌توانم حرف می‌زدم. یکسال پس از ترک تحصیل را صرف در واقع انگلیسی بلد بودم. کتاب انگلیسی می‌خواندم و حرف می‌زدم. بعد شروع کردم به ترجمه. خیال می‌کنم ۱۷-۱۸ ساله بودم که داستان‌های ویلیام فاکنر را می‌خواندم و دو سه تا از داستان‌های کوتاهش را ترجمه کردم. پس از آن بود که به ترجمه ادبیات انگلیسی علاقه‌مند شدم».

کارمند شرکت نفت

حدود یک‌سال پس از ترک تحصیل بار و بندیشالی را جمع می‌کند و به شرکت نفت می‌رود. چندسالی به عنوان کارمند در بخش‌های مختلف این شرکت مشغول می‌شود و پس از آن منتقل می‌شود به انتشارات شرکت نفت و این انتقالی مقدمات آشنایی‌اش با ابراهیم گلستان و سایر نویسندگانی آن زمان را فراهم می‌کند. نجف دریابندری درباره آن روزها گفته است: «در شرکت نفت ۵۰۰ تومان حقوق می‌گرفتم که پول خوبی بود. به‌عنوان یک آدم معمولی استخدام شدم. ابتدا یک سالی در شرکت نفت در اداره شیبینگ کار

محمد تربت‌زاده اهل جنوب بود. آبادان و آن طرف‌ها. پدرش مثل خیلی دیگر از اهالی جنوب، آن روزها روی کشتی‌های نفتی و باری کار می‌کرد. رفت و آمد پدرش با ملوان‌های انگلیسی و حشر و نشرهای خودش با خدمه انگلیسی‌زبان نفتکش‌ها و کشتی‌های باری، سرنوشتش را تغییر داد. در واقع پایه‌های اولیه ترجمه شاهکارهایی مثل «وداع با اسلحه» و «پیرمرد و دریا» همانجا روی عرشه کشتی‌های باری انگلیسی گذاشته شد. نجف دریابندری اما زیاد در قید اینکه فقط در یک زمینه تخصصی کار کند، نبود و به همه شاخه‌ها سرک می‌کشید. همین هم شد که سال‌ها بعد، کتاب «تاریخ فلسفه غرب» را ترجمه کرد. مدتی بعد زد توی خط نوشتن داستان‌های کوتاه و طنز و کمی بعد با انتشار کتاب «مستطاب اسپیری» که احتمالاً عجیب‌ترین کتاب آموزشی تاریخ هم باشد، همه را انگشت به دهان گذاشت. نجف خان دوست‌داشتنی با تمام سوابق درخشانش در زمینه ترجمه و نویسندگی، باامداد روز گذشته در سن ۹۱ سالگی درگذشت.

پسر گو ندارد نشان از پدر

اگرچه در تمام زندگی‌نامه‌هایی که برای نجف دریابندری نوشته شده او را متولد ۱۳۰۸ معرفی کرده‌اند اما خودش در یک مصاحبه قدیمی گفته سال ۱۳۰۷ در محله حمام جرمین آبادان به‌دنیا آمده است. نجف فرزند دوم خانواده بود. با خواهر بزرگ‌تر هفت سال و با خواهر کوچک‌تر دو سال فاصله سنی داشت. آن‌طور که خودش گفته، چون پدرش ناخدا کشتی‌های نفتی بوده، از جمله آدم‌های سرشناس شهر به حساب می‌آمد و همه او را می‌شناختند و وجود این، پدر خیلی زود و زمانی که نجف هفت ساله بوده، فوت می‌کند و از آنجایی که در آن سال‌ها خبری از بیمه عمر نبود، نجف بچه پولدار در چشم برهم‌زدنی از عرش به فرش می‌رسد و به قول خودش می‌شود یک بچه فقیر آبدانی.

در آن دوران کارگزارهای دست چپی و مارکسیستی در میان تحصیلکرده‌ها و آن‌هایی که سرشان به نشان می‌آزید، پیدای می‌کرد. پدر نجف هم یکی از همین آدم‌ها بود که یک کتابخانه پر از کتاب‌های مارکسیستی و کمونیستی داشت. البته تک و توک داخلشان داستان و رمان هم پیدا می‌شد که نجف خودش را با آن‌ها سرگرم می‌کند. خودش درباره آن روزها می‌گوید: «پدرم برای خودش یک کتابخانه داشت. من آنجا با کتاب‌ها آشنا شدم. پدرم یک سرودی برای ما بچه‌ها می‌خواند که وقتی بزرگ شدم، متوجه شدم این سرود حزب کمونیست بوده است». از آنجایی که به قول قدیمی‌ها «پسر گو ندارد نشان از پدر» نجف هم لایق تحت تأثیر همین کتاب‌ها و آموزش‌های پدرش، در سال‌های جوانی تبدیل به یک کمونیست دواتشه شد!

رقتم و دیگر برنگشتم!

می‌شود گفت کلاً اهل درس و مدرسه نبود و هر بار دنبال یک بهانه می‌گشت تا ترک تحصیل کند! اصلاً اگر وصیت پدرش نبود، از همان روزهای اولی که در مدرسه از چند نفر کتک حسابی خورد، درس و مشق را می‌پوشید و می‌گذاشت کنار، اما پدرش که دیده بود نجف اهل درس و مشق نیست، چند روز پیش از مرگ می‌کشید، پدرش کنار و گفته بود: «مدرسه بابا، مدرسه

کردم. کار من منشیگری اداره کارگری یعنی پرداخت حقوق و مرخصی و از این قبیل بود. یکبار مسئول اداره شیبینگ - که یک انگلیسی بود- صورت جلسه مرا دید و خوشش آمد و گفت اینجا به درد شما نمی‌خورد. من شش ماه به اداره دریابندری می‌فرستم. آنجا کارمندان دریابندری هم یک‌سالی بیشتر نماندم. در اوایل ۱۳۳۰ در انتشارات شرکت نفت مشغول شدم. آقایان حمید نظقی، رئیس اداره انتشارات شده بود و آقایان محمود فخردای، ابراهیم گلستان، ابوالقاسم حالت، هوشنگ یزکینیا و نیکزاد کارمند آنجا بودند».

مار کسبیم در حزب توده فقط یک اسم بود

ماجرای گرایش پیدا کردن نجف دریابندری به حزب توده هم برمی‌گردد به حوالی سال‌های ۲۵ و ۲۶. آن روزها البته نجف یک جوان ۱۸-۱۷ ساله بود که به عنوان تماشاجی به مسجد «سید علی نقی» که محل برگزاری میتینگ‌های کارگری بود، می‌رفت و سخنرانی کسانی مثل «جلال احمد» را گوش می‌داد.

در بچه‌ها ملی شدن صنعت نفت در سال‌های ۲۸ به بعد، نجف دریابندری به طور جدی وارد عرصه سیاست شد و به حزب توده پیوست. سال ۱۳۳۰ که اوج فعالیت‌های مصدق بود، نجف دریابندری هم در حزب توده روز به روز بیشتر از قبل پیشرفت می‌کرد. زمانی که به قول خودش دوران سمپاتی‌تاری‌اش به پایان رسید و اجازه حضور در جلسات مهم و ملاقات با چهره‌های شاخص را پیدا کرد اما کم و بیش از توده‌ای‌ها برید. خودش در این باره گفته است: «با رجال حزب که آشنا شدم دیدم این‌ها هیچ چیز از مارکسیسم سرشان نمی‌شود. در واقع این یک مسئله تاریخی مهمی است که مارکسیسم در حزب توده فقط یک اسم بود».

همان‌سال‌ها هم بود که دریابندری برای نخستین بار توسط نیروهای امنیتی دستگیر شد و پس از یک دوره بازداشت ۱۰ روزه، حکم اخراجش از شرکت نفت را هم صادر کردند. پس از آن، یک‌بار دیگر هم دستگیر شد اما این‌بار به اعدام محکوم نشد. درباره ماجرای صدور حکم اعدامش هم گفته است: «من و شخصی به نام اکبر بهشتی محکوم به اعدام شدیم منتها با یک درجه تخفیف حبس ابد برامان بریدند. بعد دوباره تخفیف خوردیم و ۱۵ سال حبس برامان بریدند. یک سال بعد مجدداً اعتراض کردیم و دوباره به ما تخفیف دادند؛ یعنی حکم ما از ۱۵ سال شد چهار سال».

آن چهار سال تبدیل به نقطه عطف زندگی نجف دریابندری شد. در آن روزها تاریخ فلسفه غرب برتراند راسل را ترجمه کرد که پایه‌گذار ترجمه‌های بعدی او شد. مجموعه فعالیت‌های نجف دریابندری چنان وسیع است که از ادبیات، فلسفه تا مستطاب اسپیری را دربرمی‌گیرد و گهگاه گوشه چشمی هم به طنز نشان می‌دهد. با وجود این نجف دریابندری تا آخر عمرش خاکی و خودمانی ماند، طوری که مدتی پیش در یک مصاحبه، اعتراف کرد: «بین خودمان بماند. من اسم همینگوی را «همین‌گوی» تلفظ می‌کردم؛ به‌همین دلیل خود من بعداً آنکه تلفظ درست است: «ان بابا را یاد گرفتم این اسم را همیشه به‌صورت «همینگوی» نوشتم که مبدا باز «همین‌گوی» تلفظ کنم».

روایت مجازی

روایت اول / ماجرای بیانیه ۴۰۰ نفره طلاب علیه فضای مجازی



چند روزی است که خبری با تیتیر «بیانیه ۴۰۰ نفره طلاب علیه فضای مجازی» حسابی در شبکه‌های اجتماعی سروردا به راه انداخته و انواع و اقسام شایعه‌ها درباره آن مطرح شده است. فرید مدرسی، روزنامه‌نگار و فعال مجازی، در واکنش به این شایعه‌ها، توضیحاتی را درباره بیانیه پرحاشیه این روزهای فضای مجازی منتشر کرد. فرید مدرسی در این باره در توییت نوشته است: «بیانیه ۴۰۰ نفره به نام طلاب علیه فضای موجود مجازی، دروغ بزرگ است؛ سردمداران آنان اهداف دیگری دارند: اول لووت کردن نمه آیت‌الله اعرافی به آقای آذری جهرمی و شکستن اقتدار مدیر حوزه، دوم جایگزینی بدل کاران انقلابی به جای انقلابیون، سوم خلع سلاح کردن اصول‌گرایان و منتقدان اصل دولت».

روایت دوم / روزنه نور در انتهای راه



«بیل گیتس» که تا امروز چندین میلیون دلار برای توسعه واکسن کرونا به مؤسسه‌های پژوهشی کمک کرده، روز گذشته با انتشار پستی در وبلاگ رسمی‌اش، درباره آخرین پیشرفت‌های تولید واکسن کرونا نوشت: «دکتر آنتونی فاوچی بر این عقیده است که واکسن مورد نظر تا ۱۸ ماه دیگر آماده می‌شود. من با او موافقم، اما به نظر بازه زمانی بین ۹ ماه تا دو سال خواهد بود. در حال حاضر حدود ۱۱۵ واکسن کووید ۱۹ در حال توسعه است که از نظر من هشت تا ۱۰ تا از آن‌ها مورد اعتماد هستند». یکشنبه‌ها در صحبت‌های او، حتی اگر تولید واکسن مورد نظر ۱۸ ماه مه طول بکشد، این روند همچنان یکی از سریع‌ترین پیشرفت‌های دانشمندان در ساخت واکسن است. بیل گیتس در ادامه یادداشت خود نوشته است: «هنر نیست به دو تا از این ۱۰ واکسن حس بسیار خوبی دارم چرا که تأثیر مستقیمی روی DNA و RNA دارند». شاید مطرح کردن این امیدواری‌ها کمی غیرمنطقی باشد، اما باید بگویم یک روزنه نوری در انتهای این راه وجود دارد».

روایت سوم / بنصرالله مطمئنون



یکشنبه گذشته خبر بود که وزارت کشور المان حزب الله لبنان را یک سازمان تروریستی معرفی و فعالیت‌های حزب‌الله را در خاک این کشور اروپایی ممنوع کرد. وزیر خارجه المان هم در پیامی توییتی به توجیه اقدام این کشور علیه حزب‌الله لبنان پرداخت. در همین راستا جمعی از فعالان و کاربران توییت روز گذشته هشتگ #بصنصرالله مطمئنون را در حمایت از حزب‌الله لبنان در صفحات خود داغ کردند. کاربران با انتشار پست‌هایی در توییت مخاطبان خود را برای بیوستن به این پوشش حمایتی دعوت کردند که در ادامه تعدادی از آن‌ها می‌خوانید: حاج قاسم در جنگ ۳۳ روزه علیه صهیونیست‌های اسرائیلی کنار حزب‌الله جنگید و حالا نوبت ماست تا هوای برادران حاج قاسم را داشته باشیم. غرب، صهیونیسم و آل سعود بداندند محور مقاومت تنها نیست در کنار حزب الله، مردم لبنان و برادران خود هستیم. پیش از اتهام‌های به حزب‌الله از خود بپرسید در جنگ جهانی دوم و در حمایت از صدام خبیث چه کردید و چه جنایاتی مرتکب شدید که حالا به خود اجازه دادید جبهه خدا رو تروریسم اعلام کنید».

فرمول تازه AFC برای اتمام فوری مسابقات فصل ۲۰۲۰ فشرده سازی لیگ قهرمانان در یک کشور

مشروعیت و محبوبیت از دست رفته سرمربی تیم ملی

پرداخت ریالی به اسکوچیچ واقعیت ندارد



سرمربی جدید والیبال در ۱۴۰۰ استارت می‌زند

آغاز مذاکرات برای بازگشت ولاسکو



نقد و نظری به فیلم طلا ساخته پرویز شهبازی

جای شکرش باقی است...

من اگر جای کارگردان بودم، طلا را به مسعود نیلی تقدیم می‌کردم، چون اگر فردی با آن تفکرات به اسم مسعود نیلی به دنیا نمی‌آمد، شاید فیلمی با این کیفیت هم به اسم طلا ساخته نمی‌شد.

حالا مفصلش را عرض می‌کنم خدمنتان: «طلا» ساخته پرویز شهبازی یک فیلم نمایشی، باضرباهنگ تقریباً مناسب، داستان تقریباًسراسرت و کارگردانی بسیار کهنقص است؛ بنابراین هنگام تماشایش حس نمی‌کنیم عمرمان دارد تلف می‌شود. فیلم هیچ عیب و نقص آشکاری ندارد جز اینکه خودمان از وسط‌های فیلم می‌فهمیم قرار است باز مثل اکثریت فیلم‌های سال‌های اخیر سینمای ایران، همه‌چیز با تلخی، اندوه و ناقرچامی به سرانجام برسد. آن هم فقط به خاطر یک شرایط جبری که بر جامعه حاکم است و در نتیجه مخاطب دیگر تفاوت فرزندش و دیگر کیس‌های سینمای ایران‌ستیز برای سینمای ایران تثبیت شد و شاید نماینده تام و تمامی «صفر فرهادی» با فیلم‌هایی مثل «فروشنده» است. اما تفاوت عمدۀای که فیلم طلا شهبازی را فروشنده فرهادی و انبوه مقلدان فرهادی دارد این است که فیلم شهبازی واقعاً یک فیلم است. طلا برخلاف فروشنده و دیگر سیاهی‌لشکرهای سینمای روشنفکری، در حد خودش داستان‌پردازی جدی و ارزش سینمایی و زیبایی‌شناختی بدیعی دارد، چنان‌که کارگردان اثر جزو معدود سینماگران ایرانی است که هم در حوزه کارگردانی و هم نویسندگی خوش درخشیده است.

دیگر تفاوت طلا با آن فیلم‌های کلیشه‌ای این است که به تباهی فرد و جامعه، سیاهی فرد و جامعه را نمی‌فازاید. درست است که در این فیلم هم قرار است شاهد یک تراژدی باشیم و باز باید یک جوهرایی به همه حق بدهیم؛ ولی این موجب نمی‌شود شهبازی تمام شخصیت‌ها را سیاه و ناخواسته اسیر خوبی حیوانی و بی‌رحم تصویر کند. در این فیلم هم همه رو به تباهی‌اند، ولی همه لزوماً ۱۰۰درصد سیاه نشده‌اند و همین هم جای شکرش باقی است؛ نه اینکه خوب باشد!

ما از این فیلم یاد می‌گیریم حتی اگر آدم خوبی باشیم، اگر فرصت فرار به خارج را نکلز بگذاریم، اگر جوانانی خوش قلب و امیدوار باشیم، اگر بخواهیم دست در دست هم دهیم و مهر و یک کسب و کاری را تولیدی خوب در میهنمان راه بیندازیم و در این راه همه تلاشمان را بکنیم، هم قطعاً شکست می‌خوریم!

شاید به نظر خیلی‌ها این یک پیام بیش از حد نامیدانه و ههره سیاه‌نمایی است. با این نظر هم مخالفم هم موافقم. چرا مخالفم؟ چون می‌توانم به شهبازی برای نگارش این فیلمنامه حق بدهم، چون مردم در ایران بیسابقه ۱۳۹۶ و پیشاً ۱۴۰۰ زندگی می‌کنم، چون در همین زمان و مکان من هم گاهی عصرهای اول ماه گذارم به مغازه‌ها می‌افتد. گاهی غروب‌های آخر ماه از حساب بانک‌ام موجودی می‌گیرم و گاهی از شنیدن اصطلاحاتی مثل «پس‌انداز» بلندبندیدند خندماد می‌گیرد. کسی که اقتصاد عصر جهانگیری و نیلی را تجربه کرده کارشادش نمی‌تواند به پرویز شهبازی حق ندهد. شهبازی در این فیلم بسیار هنرمندانه و گاه بسیار استعزای سراسر موضوع «طلا»، «فزایش نرخ ارزش» و «خروج طلا و ارز» از کشور رفته است. شهبازی در این فیلم نشان داده نتیجه شوخی دولتمردان ما با واژه‌های مهمی چون ارز، سکه، طلا، دلار، اقتصاد، دارو، تولید ملی، حمایت از کسب و کار داخلی، جوان‌گرایی و... در زندگی واقعی ایرانیان و آینده جوانان و خردسالان ایرانی چه خواهد بود. شهبازی در این فیلم از طلا صحبت می‌کند

و سعی می‌کند به ما بفهماند «طلا»ی واقعی چیست و چگونه از بین می‌رود و چگونه از کشور خارج می‌شود. چرا با آن گزاره موافقم؟ چون در همین مملکت و در همین روزگار جوانانی با مشکلات به مراتب بیشتر آستین همت بالا‌زندن و زندگی خودشان را ساختند، هرچند با رنج و دشواری بسیار بیشتری به نسبت ۲۰۰۱۰ سال قبل. کاش پرویز شهبازی قصه و زندگی این آدم‌ها را هم می‌دید و می‌ساخت. البته هر دو واقعیت هستند و نمی‌توان به کارگردان انگ دروغگوئی زد، ولی باید توجه کنیم تمرکز روی هر کدام از این دو واقعیت موجب از بین رفتن واقعیت دیگر می‌شود. تمرکز بیش از حد روی واقعیت تلخ اول، موجب می‌شود هیچ‌کس دیگر امیددی نداشته باشد و باور نکند که می‌شود در این شرایط موفق شود. از طرفی تمرکز روی واقعیت شیرین و نادیده گرفته شدن واقعیت دوم هم موجب می‌شود انسان‌ها یاد بگیرند چگونه در بدترین شرایط هم بهترین انتخاب‌ها را داشته باشند و بتوانند بر بزرگ‌ترین مشکلات و موانع سر راه هم بیروز نشوند. اگر پرویز شهبازی واقعیت اول را ببیند و بسازد و از واقعیت دوم چشم‌پوشی کند، دروغ‌گو نیست، ولی قطعاً بی‌انصاف است. اگر هنوز از نمایشی تراژدی و فیلم‌های تلخ ایرانی خسته نشدید حتماً به دیدن فیلم خوب و خوش‌ساخت طلا بروید. باز هم تأکید می‌کنم طلا یک کار تراژدی است، ولی سوگواری نیست، تلخ است، ولی زهر نیست، بنابراین با دیگر فیلم‌های مبتذل ایرانی که مبتنی بر نومیدی و شکست هستند، فاصله دارد. طلا مبتذل نیست و به یک بار تماشای می‌آزد. کاش این فیلم رسماً به آقای دکتر مسعود نیلی - مشاور ویژه و سابق رئیس‌جمهور در حوزه اقتصاد - دیگر دولتمردانمان به خصوص در دو حوزه اقتصاد و سیاست خارجی تقدیم می‌شد تا این بزرگواران نتیجه تلاش‌هایشان را در سیمای ما ببینند. البته می‌تقدیم‌نامه هم این فیلم ذاتاً پیامی است از پرویز شهبازی به مسعود نیلی.

مگر می‌شود فراموش کردی مثل جناب نیلی و دیگر هم‌راهانت با اصرار به افزایش نرخ ارز و بی‌اعتبار کردن پول ملی، چه فردایی را برای ما و فرزندانمان رقم زدند؟

خبر

پیشروی ۷۰ درصدی سریال «بوم و بانو»

سیما و سینما: تصویربرداری سریال «بوم و بانو» به کارگردانی سعید سلطانی و تهیه‌کنندگی آرمان رزین کوب به ۷۰ درصد رسیده است. این سریال در لوکیشن‌هایی نظیر شهرک سینمایی، زندان قصر و...

تصویربرداری شده است. مسعود رایگان در این سریال ایفاگر نقش تیمسار افشار و بهنام تشکر نیز نقش سرهنگ سینترا را برعهده دارد.
سافر قناعت که پیش از این با فیلم‌های سینمایی «الارایا» ساخته پرویز شهبازی و «جشن دل‌تنگی» به کارگردانی پوریا آذربایجانی در قامت بازیگر شناخته شده بود، با بازی در سریال «بوم و بانو» اولین حضور تلویزیونی خود را تجربه می‌کند.
فریبا متخصص نیز در این پروژه نقش ماهر، همسر تیمسار افشار را برعهده دارد. همچنین مهدی احمدی و دبیا راهدی از دیگر بازیگران این سریال هستند.

در این سریال که در دوره پهلوی اول روایت می‌شود و بزنگاهی از تالقی عشق، سیاست و مذهب است، قصه‌ها واقعی نیستند و شخصیت‌ها نیز مابه ازای واقعی ندارند. همچنین کشف حجاب و ممنوعیت عزاداری برای سالار شهبندان از دیگر موضوعاتی است که در این سریال به تصویر کشیده می‌شود.

«بوم و بانو» به قلم شعله شریعتی و اعظم بهروز و کارگردانی سعید سلطانی، عاشقانه‌ای در هزار توی تاریخ است که در ۳۵ قسمت برای پخش از شبکه دوسیمتا تولید خواهد شد.

چرا «زیر خاکی» پر مخاطب‌ترین سریال رضانی شده است؟

در جست‌وجوی گنج خودباوری

ا سیما و سینما/ زهره کهنبدل این شب‌ها مردم بیننده سریال مفرح «زیرخاکی» از شبیکه یک سیما هستند. سریالی که در میان دیگر مجموعه‌های رضانی تلویزیون با استقبال بیشتری مواجه شده به طوری که روابط عمومی صدا و سیما اعلام کرده زیرخاکی به نویسندگی و کارگردانی جلیل سامان و تهیه‌کنندگی رضا نصیری‌نیا تاکنون عنوان پرمخاطب‌ترین سریال رضانی را از آن خود کرده است. پژمان جمشیدی، ژاله صامتی، نادر فلاح، ایرج سنجرى، امید روحانی، اصغر نقی‌زاده، بازیگر خردسال رایان سررلک و با حضور هادی حجازی‌فر و گوهر خیراندیش، بازیگران اصلی این سریال هستند. مجموعه تلویزیونی «زیرخاکی» درباره مردی به نام فریبرز با بازی پژمان جمشیدی است که در سال‌های پیش از انقلاب به دنبال گنج است. او در مسیر پیدا کردن گنج موردنظرش با اتفاقاتی مواجه می‌شود که موقعیت‌های کمیک را رقم می‌زند. فریبرز برادری به نام فرهاد با بازی هادی حجازی‌فر هم دارد که در همین بیحوحه می‌خواهد اعتقادات انقلابی خود را پی بگیرد.

جلیل سامان در مقام نویسنده و کارگردان سه‌گانه «رمغان تاریکی»، «پروانه» و «فنس» که جزو سریال‌های پربیننده تلویزیون بودند، این بار با سریال مفرح «زیرخاکی» وارد فضایی تازه برای بیان دغدغه‌هایش شده است؛ دغدغه‌هایی که معتقد است ادامه همان دغدغه‌های جدی، بزرگ و مهم او در سه‌گانه‌اش است، اما این بار مضمون «خودباوری» و «عزت نفس» این بار مضمون خارجی‌ها» در آن پررنگ‌تر شده است. درباره این سریال پربیننده با اصغر نقی‌زاده، بازیگر آن که نقش یک فرد انقلابی را ایفا می‌کند، گفت‌وگو کردیم.

او درباره اضافه شدنش به گروه بازیگران سریال «زیرخاکی» می‌گوید: من پیش از این با جلیل سامان همکاری نداشتیم، اما با رضا نصیری‌نیا تهیه‌کننده کار همکاری کرده بودم که البته آن کار نیمه‌تمام ماند. آقای نصیری‌نیا تاایستادان سال گذشته با من تماس گرفت و گفت قرار است سریالی بسازیم و نقشی هم برای او تو داریم. سال گذشته برای آقای سرریال رتقم که کار من زودتر از بقیه بازیگران اصلی سریال تمام شد.

دیگر بازیگران تا اسفند ماه سال گذشته کار کردند که چون آن‌ها در فصل دوم کار روی زمین ماند، جزو لوکیشن‌های مختلفی برای فیلم‌برداری داشت.

چ‌و نختین سریال‌های دقیق تلویزیون

نقی‌زاده بیش از جذابیت‌های نقشش در این سریال، کار کردن با کارگردان اثر اثر جذاب دانسته و توضیح می‌دهد: جلیل سامان، فیلمساز کاربلدی است و سر فیلم‌برداری به



برش

کارگردان نقش‌های سریال را از حالت تیپ درآورده و سعی کرده شخصیت‌ها را واقعی نشان دهد که موجب همدات‌پنداری مخاطبان با شخصیت‌های سریال می‌شود. مثلاً برادر بزرگ‌ترم به من می‌گفت نقش پرچهر را که می‌بینم یاد مادر خدایبامرزم می‌افتد، این‌قدر این شخصیت‌ها واقعی‌هستند

با اینکه ساخت سریال کمی طولانی شد، اما ارزشش را داشت.



خیلی روی جزئیات تمرکز داشت، گاهی سر صحنه بودیم و از صبح تا عصر منتظر می‌ماندیم تا آکسسوار مدنظر آن صحنه برسد و بعد فیلم‌برداری می‌کردند. به نظرم این توجه از سوی مخاطبان سریال دیده شده که از آن استقبال کردند. گاهی که دوربین در فضاهای لانگ‌شات حرکت می‌کرد، ماشین‌ها و کوجه خیابان‌های دهه ۵۰ به درستی بازسازی می‌بودند. این بازیگر خاطرنشان می‌کند: به جرئت می‌گویم «زیرخاکی» جزو اولین سریال‌های تلویزیون است که این‌قدر در طراحی صحنه و لباس، گریم و بازی‌ها با دقت عمل کرده و حتی در نورپردازی و میناسن.

همه این‌ها حس نوستالژیک را در بیننده زنده می‌کند، حتی پسر من که دهه شصتی است برخی از لوازم آن دوره را به یاد دارد و با دیدن این سریال، برایش یادآوری می‌شود.

گزارش

جلیل سامان از «زیرخاکی» می‌گوید

قصه کسی که متوجه برهه حساس کنونی نیست



سریال «زیرخاکی» قرار نیست چیز عجیب و غریبی بگویم، اما همیشه مرور گذشته‌ها درس‌هایی برای زمان حال دارد. من دنبال شخصیتی بودم که به هیچ چیز کاری ندارد. مثل خیلی‌ها! به طور مثال فکر می‌کند «۱۵ خرداد» تولد شاه است تا این حد از ماجراها پرت است. ترجیح دادم قصه را با چنین کاراکتری جلو ببرم و فکر می‌کنم مردم به این شکل ارتباط بهتری با آن برقرار می‌کنند؛ «داستان کسی که متوجه شرایط حساس کنونی نیست».

خلق یک کاراکتر به همه عناصر سینما ارتباط دارد از متن تا لباس و گریم و نور و میناسن و ... اما به نظرم فریبرز یک کاراکتر است و به تیپ نزدیک نشده است. ممکن است در لحظاتی پیگیرهای اغراق آمیزی داشته باشد که همین هم جزو کاراکتر او محسوب می‌شود و مخاطب می‌پذیرد. من با فکر می‌کنم فریبرز یکی از نقش‌های ماندگار پژمان جمشیدی است.

ژاله صامتی، پژمان جمشیدی، هادی حجازی‌فر، گوهر خیراندیش و نادر فلاح یکی از بهترین بازی‌هایشان را در این سریال داشته‌اند و دلپیش همین حضور متفاوتی است که در سریال دارند.

بازیگران خلاق و اهل بداهه‌گویی هستند، به همین دلیل ما به آن‌ها کار کردم و می‌خواستم از خودشان آورده داشته بشنم. بازیگری کار مفرح اما خیلی سختی است و نیاز به خلاقیت زیادی دارد. قطعاً بداهه‌گویی و توانایی‌هایشان به ارتقای سریال کمک کرده است.

یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای انقلاب خودباوری است

تصور من این است که یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای

خنده‌داری در سریال خلق می‌شود. جالب اینکه قرار گرفتن در این طنز موقعیت موجب قالب‌شکنی برخی از بازیگران سریال شده است. پژمان جمشیدی مثل نقش‌های قبلی‌اش نیست با اصغر نقی‌زاده دیگر آدم نقش‌های جنگی نیست. خانم صامتی بازی چشمگیری دارد که توانسته نقش یک زن خانه‌دار دهه ۵۰ را دربیآورد. خانم خیراندیش هم بازی بسیار شیرینی با لهجه دلنشین قبلی‌اش دارد که همه این‌ها نشان‌دهنده دقت بالای آقای سامان است در حالی که اگر قرار بود کار را جدی نگیرد شاید در دو یا سه ماه جمع می‌شد.

جریانی نو در سریال‌سازی تلویزیون

او معتقد است: بازی‌هایی که جلیل سامان از بازیگران این سریال گرفته، کلیشه‌های ذهنی را درباره بازیگران طنز شکسته است. او می‌گوید این کارگردان نقش‌های سریال را از حالت تیپ درآورده و سعی کرده شخصیت‌ها را واقعی نشان دهد که موجب همدات‌پنداری مخاطبان با شخصیت‌های سریال می‌شود. مثلاً برادر بزرگ‌ترم به من می‌گفت نقش پرچهر را که می‌بینم ساد مادر خدایبامرزم می‌افتد، این‌قدر این شخصیت‌ها واقعی هستند. در حالی که کارگردان آن متولد سال ۴۸ است و در دهه ۵۰ سن و سالی نداشته، ولی دقت بالایی در بازسازی فضا داشته است.

نقی‌زاده با بیان اینکه جلیل سامان دغدغه‌های انقلابی برای ساخت آثارش دارد، خاطر‌نشان می‌کند: وقتی سریالی با چنین تصویری ساخته می‌شود، درآوردن این جنس از کار کمی سخت است. وقتی قرار است دهه ۵۰ را به مخاطب نشان دهد نمی‌توانید آهنگ‌نگاراید. به‌نظرم «زیرخاکی» می‌تواند جریان نویی را در سریال‌سازی تلویزیون راه بیندازد، مثل فیلم «لیلی با من است» که جریانی را در سینما راه انداخت. این سریال می‌تواند موجب جریان‌سازی در صدا و سیما شود.

به باور این بازیگر، مهم‌نیست که کارگردان تلویزیون باشد یا سینما، مهم این است که برای نگاه بیننده ارزش قائل باشنید. او تأکید می‌کند: کارگردان زیرخاکی این ارزشمندی را می‌دانست. به همین دلیل چنین اثری ماندگار می‌شوند و تاریخ انقضا ندارند. استاد خسروشکیبایی می‌گفت سعی کن در هر کاری خوب و بهترین باشی. جلیل سامان هم این‌طور است، برایش فرق ندارد که دوربینش قرار است تلف‌فیلم بگیرد، اثر سینمایی یا سریال تلویزیونی. اصغر نقی‌زاده این شب‌ها سریال را همراه با خانواده‌اش از تلویزیون تماشا می‌کند و لذت می‌برد. او یسآدآور می‌شود: در این روزها و شب‌ها که بسیاری از ما به خاطر بیماری کرونا خانه‌نشین شده‌ایم، رزمندگان اصلی میدان کاردرزشکی هستند از وزیر بهداشت گرفته تا نگهبان یک بیمارستان. حالا یک پرستار هیچ فرقی با رزمنده دوران دفاع‌مقدس ندارد. دست همه آن‌ها را می‌بوسم، چون این عزیزان مدافعان سلامت در خط مقدم مبارزه با این ویروس منحوس هستند.

فیلم‌سازی و برنامه‌سازی

یک عقبه رسانه‌ای می‌خواهد

این روزها فیلم‌سازی و برنامه‌سازی یک عقبه رسانه‌ای می‌خواهد که اثر خودش را بگذارد. ما این عقبه را نداریم. این طور می‌شود که وقتی عکس یک خواننده در مجله‌ای در پیشخوان آن زمان قرار می‌گیرد، روغن در آتش می‌ریزند که وا اسلما، تلویزیون دارد تبلیغ فلان خواننده را می‌کند!
خب مگر قبل از انقلاب عکس فلان آخوند را پشت جلد مجله می‌زدند؟ آن‌ها الگوهای خودشان را به عنوان زن روز مطرح می‌کردند و از آنجا که دشمن می‌داند همیشه عده‌ای ظاهرین در مصادر امور هستند، سعی می‌کند آن‌ها را تحت‌تأثیر قرار بدهد و از این رودخانه برای خودشان ماهی بگیرند و این می‌شود که ما همیشه در برهه حساس کنونی باقی می‌مانیم که مبادا آب در آسیاب دشمن ریخته شود و تحت‌تأثیر هجمه رسانه‌ای مدام خودمان را سانسور می‌کنیم و محدودیت در فیلم‌ها بیشتر می‌شود. طوری شده که در فیلم‌هایی مثل انقلاب فضایی را می‌سازیم که انگار همه‌چیز اسلامی‌تر بوده است.
خب پس چرا انقلاب کردیم؟

می‌خواستم در روستاها هم این سریال را ببیند

این روزها اغلب تهیه‌کننده‌ها سختشان است پولی را که از سازمان می‌گیرند خرج کار کنند، اما نصیری‌نیا با هر تومان سازمان چند تومان هم اعتبار آورد. منظورم اسپانسر نیست، یعنی با اعتبار خودش توانست برکت به کار بیاورد، چون آدم مخلصی است و برای خودش چیزی نمی‌خواهد. این‌ها در حالی رخ داد که بودجه سریال ما کمتر از نصف بعضی از سریال‌هایی است که در زمان حال می‌گذرد. البته من دوست داشتم خیلی اتفاقات دیگر در این سریال رقم بخورد. دوست داشتم برای فضا سازی با تمهیدات کامپیوتری زن‌های بی‌حجاب را در صحنه‌ها جا بدهم، اما با آن مخالفت شد. ممیزی‌های تلویزیون خیلی زیاد شده و کار کردن را سخت کرده است. این کار هم ابتدا قرار بود سینمایی باشد و یک نسخه سینمایی داشت. نصیری‌نیا اصرار داشت این قصه با پرداخت بیشتر برای تلویزیون تولید شود. حرفش هم این بود که چسرا مخاطب باید بود بدهد و این کار را ببیند؟ کاری بسازیم کسی که در روستاها و کوردهدتها دلخوشی یا سرگرمی ندارد و نمی‌تواند سینما برود یا به وی‌اودی‌ها دسترسی ندارد، این سریال را ببیند.
هم فکر کردم حرف درستی است و اعتماد کردم. امیدوارم مردم که این روزها درگیر کرونا هستند اوقات مفرحی با این سریال داشته باشند و سرگرم شوند و باید خاطر‌نشان کنم «زیرخاکی» کمدی نیست!